

فصلنامه ادبیات داستانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه رازی کرمانشاه
سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۹۱ ه.ش. / ۲۰۱۳ م. / صص ۱-۱۵

مقایسه تطبیقی داستان لیلی و مجنون با/یزوت و تریستان*

سید احمد خاتمی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی

یدالله طالشی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

چکیده:

در این جستار از منظر بررسی تطبیقی به دو داستان لیلی و مجنون نظامی و تریستان و یزوت ژوزف بدیه فرانسوی پرداخته شده است. بدین منظور در ابتدا با نگاهی اجمالی به زندگی و آثار مؤلفان، سیرکلی داستان‌ها و خلاصه آنها آمده است. در بخش دیگری مشابهت‌های داستان‌ها از جمله محیط خانوادگی، نحوه آشنایی، آشکار شدن ماجرای عشق، آوارگی عاشقان، فضاهای داستانی و نقش عوامل فرهنگی و مذهبی مورد بررسی قرار گرفته است. سپس به مقایسه تطبیقی تفاوت‌های دو داستان، از جمله ایستایی و پویایی شخصیت‌های اصلی، تفاوت و نحوه ازدواج‌ها، تفاوت در نحوه مرگ شخصیت‌ها و صحنه‌های رزم پرداخته شده و در پایان، جمع‌بندی و نتیجه‌گیری یافته‌های پژوهش انجام گرفته است.

کلید واژه‌ها: لیلی و مجنون، نظامی، یزوت و تریستان، ژوزف بدیه، ادبیات تطبیقی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۹/۱

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۶/۶

رایانامه نویسنده مسئول: a_Khatami@sbu.ac.ir

۱- مقدمه

حکیم جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف نظامی گنجوی از استادان بزرگ سخن و از ارکان شعر فارسی است. مولد او را همه تذکره نویسان گنجه دانسته‌اند و وی خود در اشعارش، نسبت خود را به گنجه تصریح کرده است. تاریخ ولادت او معلوم نیست، اما با دقت در برخی از اشعار او می‌توان آن را نزدیک به سال ۵۳۰ هجری دانست. تاریخ وفات او هم به درستی معلوم نیست و بنابر برخی قرائن، وی تا چند سال اول قرن هفتم هجری در قید حیات بود. (صفا، ۱۳۶۹: ۳۱۵) خمسه یا پنج گنج او شامل *مخزن الاسرار*، *خسرو و شیرین*، *لیلی و مجنون*، *هفت پیکر* و *اسکندرنامه* است.

داستان «لیلی و مجنون» پیش از نظامی در میان اعراب مشهور بود و آنان این داستان عاشقانه را به گونه‌های مختلف روایت و افسانه‌هایی درباره آنها نقل می‌کردند؛ البته برخی راویان به درستی آن اعتقاد دارند و برخی هم آنها را ساختگی می‌دانند (عبدالسلام کفافی، ۱۳۸۲: ۲۸). نظامی پس از سرودن داستان *خسرو و شیرین* با پیشنهاد شروانشاه ابوالمظفر اخستان منوچهر جهت به نظم درآوردن این داستان مواجه گردید و برای این‌کار راهی برای خود ترسیم کرد و با تصرفاتی در آن، این داستان عاشقانه غم‌انگیز را به نظم درآورد.

داستان *لیلی و مجنون* یکی از جذاب‌ترین و تأثیرگذارترین داستان‌های عاشقانه ادب فارسی و ادبیات جهان است که تأثیر آن بر ادبیات غرب بسیار چشمگیر است. نظامی با خلق این اثر، داستان عشق عذرا (حبّ عذرا) را توصیف می‌کند که از لحظه آغاز تا پایان خواننده را وا می‌دارد تا با همراهی شخصیت‌های داستان به سبب عشق نافرجامشان افسوس بخورد و احساس تأسف کند. حوادث در داستان پر از وفاداری، عفت، صداقت و ایمان است. (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۱۱)

ژوزف بدیه (Joseph Bedier) ادیب و نویسنده معاصر فرانسوی در سال ۱۸۶۴م. در پاریس به دنیا آمد و در سال ۱۹۳۸م. دیده از جهان فروبست. وی پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی علاقه عجیبی به ادبیات قرون وسطی پیدا کرد و تحصیل و تدریس در این زمینه را در گاسنون پاریس آغاز کرد و به عضویت فرهنگستان فرانسه درآمد. از سال ۱۸۹۵م. به بعد به دلیل نوشتن فابل‌ها و اقتباسش از *تریستان و یزوت* تا سال ۱۹۰۰م. معروف و از سال ۱۹۰۸م. به بعد به ادبیات حماسی متمایل می‌شود و اثری به نام افسانه‌های حماسی می‌نویسد و سپس یک مجموعه انتقادی به نام *آواز رولان* را منتشر و در

سال ۱۹۲۴م. تاریخ مصوّر ادبیات فرانسه را با همکاری پل آزار منتشر می‌کند (ری، ۲۰۰۹م: ۷۱۹).

داستان عاشقانه و تراژیک / یزوت و تریستان با عناوینی چون تریستان و یزولد یا تریستام و یزولت یکی از تأثیرگذارترین داستان‌های عاشقانه در ادبیات فرانسه به شمار می‌آید. این افسانه غم‌انگیز، عشق میان تریستان، شوالیه کورن وال و یزوت، شاهزاده ایرلندی است که در قرن دوازده میلادی در فرانسه به وجود آمد. قدیم‌ترین اثری که از این منظومه به جا مانده است، از شاعری به نام برول (Beroul) در حدود ۱۱۵۰م. است و اندکی بعد در سال ۱۱۷۰م. شاعری به نام توماس (Thomas) و سپس ایلهارت (Eilhart) آن را به نظم درآورد؛ اما هیچ‌یک از این منظومه‌ها به صورت کامل در دست نیست. این نوع ادبی را رمان بریتانیایی می‌نامند؛ چون حماسه و رزم‌نامه درباری و یادگار دوران ملوک الطوائفی است که در جنوب انگلستان و ایرلند و شمال فرانسه فرمانروایی می‌کردند. داستان / یزوت و تریستان از این سلسله داستان‌هاست که شهرت و رواج فراوان یافته است (خانلری، ۱۳۵۷: ۱۲).

ژوزف بدیه سرانجام مجموع روایاتی را که از این داستان به زبان‌های مختلف از قبل باقی مانده بود، جمع‌آوری کرد و پس از بررسی و مقایسه و پیوند افتادگی‌ها توانست این داستان را به نثر از نو نگارش کند. همین اثر بدیه را خانلری از فرانسه به زبان فارسی ترجمه کرد.

داستان دلکش / یزوت و تریستان از جمله سرگذشت‌های عاشقانه است که تاکنون مایه کار شاعران، نقّاشان و موسیقی‌دانان کشورهای مختلف قرار گرفته است. جبری که در عشق تریستان و یزوت هست، سرگذشت آن دو را گیرا و غم‌انگیز ساخته است. نوشیدن معجون مهردادو یا مهرگیا موجب می‌شود که هر دوی آنها دیوانه‌وار عاشق هم باشند و تمام فراز و نشیب‌های زندگی را تحمل کنند.

۲- خلاصه داستان لیلی و مجنون

در سرزمین عرب بر قبیله عامریان مردی حکومت می‌کرد به نام سید عامری که تنها آرزوی او داشتن فرزندی بود. سید عامری آن قدر به درگاه خدا راز و نیاز و گریه و زاری کرد تا صاحب فرزندی شد و نامش را قیس نهاد. چون قیس به ده سالگی رسید، پدر او را به مکتب فرستاد. در مکتب‌خانه دخترکی زیبارو بود که همگان از جمله قیس را شیفته خود کرده بود. سرانجام هم‌درسی آنها به همدلی کشید و ماجرای عشق آن دو بر سر زبان‌ها افتاد.

نتیجه این کار رها کردن درس و مشق بود. خانواده لیلی برای حفظ آبرو، لیلی را خانه نشین کردند. کار قیس از فراق لیلی به جنون کشید و سرانجام به خواستگاری لیلی رفت؛ ولی پدر لیلی با این وصلت مخالفت کرد. سرانجام خویشان و سران قبیله توصیه کردند که قیس را به خانه خدا ببرند، باشد که از برکت آن مقام مقدس بهبود یابد. این کار صورت می‌گیرد؛ ولی نتیجه‌ای ندارد و برعکس کار جنون قیس بالاتر می‌گیرد. سرانجام خانواده متعصب لیلی به امیر قبیله شکایت بردند. امیر قبیله برآشفته و ریختن خون قیس را مباح اعلام کرد. قیس سر به صحرا و بیابان نهاد و لیلی خانه‌نشین شد و فقط با غزل‌های قیس که از رهگذاران می‌شنید، خود را به ظاهر تسکین می‌داد. سرانجام جوانی به نام نوفل درصدد کمک به مجنون برآمد و با قبیله لیلی جنگید تا شاید پدر لیلی را راضی به این وصلت کند؛ ولی فایده‌ای نداشت. در این میان به اکراه و بر اساس شرایط حاکم بر قبایل اعراب و عدم اختیار زنان و دختران، لیلی را به عقد ابن سلام درآوردند. ابن سلام در حسرت جلب محبت لیلی چشم از جهان فرو بست و ماجرا ادامه یافت تا اینکه پدر و مادر قیس هم تسلیم مرگ شدند و قیس در دنیا تنها شد؛ تنها همدم وی حیوانات بودند. از آن طرف لیلی از بند شوی رسته و از یار بی‌خبر، روزگار را به تلخی می‌گذراند تا اینکه در بستر بیماری افتاد و راز عشق خود را نسبت به مجنون به مادرش اعتراف کرد و آخرین تمنای خود را با او در میان نهاد و با گفتن راز عشق قطره اشکی از دیده فرو بارید و در حالی که نام قیس را بر لب داشت، جان به جان آفرین سپرد. وقتی خبر مرگ لیلی به گوش مجنون رسید، او گریان و خروشان بر مزارش آمد و بسیار اشک ریخت و قبر لیلی را به آغوش کشید و با گفتن «ای دوست» جان سپرد. سرانجام او را در دخمه لیلی دفن کردند.

۳- خلاصه داستان ایزوت و تریستان

در کشور «کورنای» پادشاهی حکومت می‌کرد به نام مارک شاه که زن و فرزندی نداشت؛ ولی خواهرزاده‌ای به نام تریستان داشت. پدر تریستان در جنگ کشته شده بود و مادرش بعد از تولد تریستان، چشم از جهان فرو بست. روالت دوست خانوادگی آنها تریستان را بزرگ کرد و نزد استاد گورنال خردمند فرستاد تا اینکه در تمامی هنرها سرآمد شد.

روزی سوداگران نروژی تریستان را دزدیدند و وقتی او را سوار کشتی کردند، دریا طوفانی شد. سرانجام وی را در ساحلی رها کردند و شکارچیان مارک شاه او را یافتند و نزد شاه بردند. وقتی شاه هنرهای او را دید، تریستان را نزد خود نگه داشت تا اینکه پس از سه سال روالت او را یافت و ماجرای خویشی او را به مارک شاه بازگفت و شاه این راز را در

سینه نگه داشت. ترستان انتقام مرگ پدرش را از مور هولت گرفت. مور هولت خواهرزاده‌ای داشت به نام ایزوت که کینه کشتن دایی را به دل داشت. در نبردی که ترستان زخمی شد، چون همگان از او متنفر بودند، وی را در صندوقچه‌ای گذاشتند و به دریا سپردند. ماهیگیران او را یافتند و نزد ایزوت که به مداوای بیماران با نوشدارو معروف بود، بردند. او معالجه شد و به نزد مارک شاه آمد؛ بدون آنکه ایزوت، ترستان را بشناسد. در دربار مارک شاه چهار امیر بدانندیش بودند که بر محبت شاه به ترستان حسادت می‌ورزیدند و چون می‌دانستند که شاه فرزندی ندارد و کشور را بعد از خود به ترستان می‌سپارد، از شاه خواستند ازدواج کند و صاحب فرزندی شود تا صاحب و وارث مملکت شود. شاه به اصرار آنها تار موئی را که یافته بود، نشان داد و گفت من فقط با صاحب این تار مو ازدواج می‌کنم. ترستان که از قبل ایزوت را دیده بود و آن تار مو را شناخته بود، با عده‌ای از یاران به سوی ایرلند حرکت کرد. او در ایرلند اژدهای مهیبی را کشت؛ ولی خود مجروح شد، وقتی وی را نزد ایزوت بردند، ایزوت از روی شکستگی لبه شمشیر ترستان - که با آن مور هولت را کشته بود - او را شناخت و دانست که ترستان قاتل دایی اوست؛ بنابراین تصمیم گرفت او را بکشد؛ ولی ترستان تمام ماجرا را برایش تعریف کرد و او را منصرف کرد. سپس ماجرای ازدواج مارک شاه را با خانواده او در میان نهاد و آنها با موافقت این کار، ایزوت را تحویل ترستان دادند.

ایزوت و ترستان، دارویی جادویی به نام مهردارو را که مادر ایزوت به برانژی‌ین داده بود تا به مارک شاه و ایزوت بخوراند تا از دل و جان عاشق هم شوند، سر کشیدند و چشمه عشق هر دو جوشان شد و روز به روز بیشتر گشت. ایزوت به عقد شاه درآمد؛ ولی عاشق ترستان بود. بدخواهان از ماجرای عشق ایزوت و ترستان آگاه شدند و به شاه خبر دادند. شاه ایزوت را خانه نشین کرد و ترستان را از قصر بیرون انداخت. ایزوت در دهی ماندگار شد؛ اما پیوسته در آتش تب و شوق می‌سوخت. آن دو با همکاری برانژی‌ین گاه همدیگر را ملاقات می‌کردند.

وقتی ارتباط و ملاقات‌های پنهانی آن دو برای شاه ثابت شد، تصمیم گرفت ترستان را بکشد؛ ولی او فرار کرد. شاه تصمیم گرفت ایزوت را به جدامیان بدهد تا هر بلایی که خواستند بر سرش بیاورند؛ ولی ترستان از راه رسید او را فراری داد و به درون جنگل رفت. سرانجام چون شاه به عفت و پاکی آنها پی برد، آن دو را بخشید. ترستان از نزد شاه رفت و بعضی شب‌ها پنهانی به عیادت ایزوت می‌آمد. سرانجام ترستان وارد کشور برتانی شد و

دیوی را کشت. دوک شاه دختر خود به نام ایزوت سپید دست را به عقد تریستان درآورد؛ اما تریستان هیچ توجهی به آن دختر نکرد. سرانجام تریستان با خرقة‌ای وارد قصر مارک شاه شد و ایزوت را ملاقات کرد. وقتی درباریان به حقیقت ماجرا پی بردند، تریستان از قصر گریخت و در جنگلی مجروح گشت. زمانی ایزوت به کمک تریستان رسید که وی جان سپرده بود. ایزوت آن قدر بر جنازه او گریست که همان جا جان سپرد.

۴- سیرکلی داستان لیلی و مجنون و ایزوت و تریستان

هر دو داستان نفس گیر هستند. خواندن آنها چنان حالتی را در خواننده ایجاد می‌کند که گاه تنفر را به اوج می‌رساند و گاه رحم و مروت و احساس رقت را. گاه در خواننده چنان احساسی به وجود می‌آید که سرنوشت و تقدیر را نفرین می‌کند و گاه رحمت و آفرین. دو دل داده در هر دو داستان در دنیایی هستند که احساس تنهایی می‌کنند. کسی آنها را درک نمی‌کند و به همین دلیل سراسر داستان طیغان احساسات و تلخی است. از زمانی که عشق در آنها پدید آمد، چنان ریشه‌دار شد که حتی تهدید به مرگ و خود مرگ هم نتوانست آن دو را از هم بازدارد. قهرمانان دو داستان عاشق یکدیگرند؛ ولی بیمار عشق نیستند؛ عشق آنها عشق آرمانی است؛ به همین دلیل تنها فدا و فنا شدن در هم است که می‌تواند این عشق آرمانی را کاملاً نمودار کند. قیس نوجوانی است که در همان ایام نوجوانی با تمام وجود عاشق می‌شود و در حقیقت رمزی از صوفی عاشقی است که فانی در معشوق بر او تحقق می‌یابد و تریستان نوجوانی است که حتی یک بوسه محبت‌آمیز از پدر و مادر را درک نکرده؛ ولی عنایت ازلی چنان شامل او شده است که یک لحظه نگاه ایزوت تمام کاستی‌های احساسی و قلبی او را برطرف می‌سازد.

۵- زمینه‌های تطبیق و بررسی

۵-۱- مشابهت‌های ساختاری و فنی

- داستان لیلی و مجنون، پیش از آنکه نظامی سفارش سرودنش را از شروان شاه دریافت کند، در دنیای اسلام معروف و رایج بوده و سرچشمه‌ای عربی داشته است؛ اما داستان ایزوت و تریستان یکی از زیباترین سرگذشت‌های عاشقانه ادبیات فرانسه است که قبل از ژوف بدیه (قرن ۱۹) در حدود سال ۱۱۵۰م. توسط برول به نظم درآمده بود. یقیناً برول این داستان را که از گذشته‌های دور در فرانسه یا انگلیس وجود داشت و بدون شک جزء روایت‌های شفاهی مردمان دوره ملوک الطوائفی و یا قبل از آن بوده است، به دست آورده بود.

- سرآغاز داستان لیلی و مجنون بعد از مقدمه نسبتاً طولانی، بدین شکل است که در سرزمین عرب پادشاهی به نام سید عامری وجود دارد که فرزندی ندارد تا به سرکردگی قبیله برسد. او آن قدر به درگاه خدا ناله و زاری می کند تا اینکه صاحب فرزندی می شود. این که خلیفه و سلطانی که در مال داری چون قارون است؛ ولی در حسرت شاخی از درخت وجودی خود است و بدین طمع هرکار خیری انجام می دهد؛ به درگاه خدا تضرع کند و تسلیم بی محض قضای وی می گردد تا سرانجام صاحب فرزندی می شود، خود بیانگر یک نوع براثت استهلال است که از پایان تراژیک اثر خبر می دهد:

کز ملک عرب بزرگواری بوده است به خوبتر دیاری
 محتاج تر از صدف به فرزند چون خوشه به دانه آرزومند
 (نظامی، ۱۳۸۴: ۴۶۹)

در داستان ایزوت و تریستان مارک شاه همسر و فرزندی ندارد؛ ولی خواهرش سپیدگل فرزندی دارد به نام تریستان که بعد از مرگ پدرش (قبل از تولد) و مرگ مادرش (چهار روز بعد از تولد) به نوعی فرزند مارک شاه می شود. مارک تا آخر داستان صاحب فرزند دیگری نمی شود. آغاز داستان ایزوت و تریستان به این شکل است: آیا می خواهید داستان دلتنگی از عشق و مرگ بشنوید (خانلری، ۱۳۵۷: ۱۷). براثت استهلال ایزوت و تریستان از پایان تراژیکی خبر می دهد و آن اینکه تنها با اثر عاشقانه محضی روبه رو نیستیم، بلکه با جنبه های دیگری از جمله جنبه های حماسی اثر هم مواجه هستیم. بدون شک تولدهای عجیب و کودکی دور از عرف، بیانگر ماجراها و حوادث عجیبی است.

- قیس وقتی به دنیا آمد، به رسم محیط و شرایط جغرافیایی عربستان او را به دایگان می سپارند و دایگان در پروردان او از هیچ تلاشی دریغ نمی کنند. سرانجام او را به مکتب می فرستند. در این مدت او در هنرهای مختلفی سرآمد می شود. در داستان ایزوت و تریستان، تریستان وقتی از مادر به دنیا آمد، مادرش چشم از دنیا فرو بست؛ در این میان روہالت دوست خانوادگی آنها او را به فرزندی پذیرفت و با فرزندان خود پرورش داد و چون هفت سال گذشت، او را به استادی خردمند، یعنی گورنال سپرد. گورنال تمام هنرهایی را که در خور آزادگان است، چون فنّ به کار بردن شمشیر، کمان، فلاخن، آواز و چنگ زدن به او آموخت.

- محور اصلی هر دو داستان عشق است. عشق لیلی و مجنون بیان علاقه معصومانه دو کودک مکتبی است که هم درس هستند و سرانجام کار هم درسی به همدلی می کشد و این

دلدادگی باعث آغاز عشق و علاقه شدیدی می‌گردد که حاصل آن مهجوری و ناکامی است. وقتی پدر قیس او را به مکتب‌خانه سپرد، در آن مکتب چند پسر خردسال و دختری چند جمع آمده بودند. قیس در این مکتب با دختر خردسالی که او نیز به زیبایی انگشت‌نما بود و لیلی نام داشت، هم‌درس شد؛ ولی سرانجام عشق آمد و آن هر دو را از درس و مکتب فارغ ساخت و به زودی قصه دلدادگی آنها برسر زبان‌ها افتاد.

عشق آمد و جام خام در داد جامی به دو خوی دام در داد
(نظامی، ۱۳۸۴: ۴۷۱)

در داستان ایزوت و تریستان، وقتی تریستان به طلب ایزوت زرینه‌مو به ایرلند رفت و ماجرای تار مو و ازدواج مارک شاه و خانواده‌اش را با او در میان نهاد، مادر ایزوت شرابی جادویی فراهم کرد و به همراه ایزوت به برانژی‌ین سپرد تا آن را به مارک شاه و ایزوت بخوراند. خاصیت این شراب آن بود که کسانی که آن را می‌نوشیدند، از دل و جان به هم عاشق می‌شدند و جاودانه یکدیگر را دوست می‌داشتند. وقتی کشتی حرکت کرد و بعد از طی مسافتی دچار بحران شد و به گل نشست، سرنشینان پیاده شدند و چون تشنگی بر ایزوت و تریستان غلبه کرده بود، شرابی را که در درون کشتی بود، یافتند و نوشیدند. در حقیقت این شراب نبود، بلکه شور عشق بود؛ شادی و درد بی پایان بود؛ مرگ بود. ماجرای عشق از این جا آغاز می‌شود.

-آغاز آوارگی در داستان لیلی و مجنون زمانی است که لیلی را از مکتب جدا کردند؛ چرا که لیلی پرورده جامعه‌ای است که دل‌بستگی و تعلق خاطر را مقدمه انحراف می‌پندارند که نتیجه‌اش سقوط حتمی است. (سعیدی سیرجانی، ۱۳۸۵: ۱۱). قیس پس از آن، مجنون شد و مکتب را رها کرد و همه جا می‌گشت؛ اشک می‌ریخت؛ سر به بیابان می‌نهاد و پنهان به کوی جانان می‌رفت و آستان خرگاه لیلی را می‌بوسید:

می‌رفت نوان چو مردم مست می‌زد به سر و به روی بر دست
چون کار دلش ز دست بگذشت بر خرگه یار مست بگذشت
(نظامی، ۱۳۸۴: ۴۷۶)

اما آوارگی تریستان زمانی آغاز می‌شود که چهار بداندیش دربار که از تریستان بیزار بودند و از راز عشق وی آگاه شدند، خبر به مارک شاه بردند که تریستان به شهبانو ایزوت عشق می‌ورزد. شاه وقتی این خبر را شنید، نتوانست از بدگمانی بپرهیزد؛ تریستان را پیش خواند و از او خواست که از کاخ بیرون برود و هیچ‌وقت فکر برگشت به کاخ را نکند. تریستان از

کاخ خارج شد و پیرامون قلعه در آبادی‌ای توقف کرد و در تب و تاب عشق ایزوت رنجور و بیمار گشت و گاه پنهانی و به کمک برانژی یین به سوی یار می‌آمد. در داستان لیلی و مجنون بعد از تلاش‌های بی‌نتیجه بزرگان برای منصرف کردن قیس از عشق لیلی، قبیله لیلی، شکایت مجنون را نزد خلیفه بردند و خلیفه، ریختن خون او را مباح دانست. لیلی هم سخت دلداة مجنون بود و شعر می‌سرود و پنهانی از پی مجنون روانه می‌شد:

شخصی دو ز خیل آن جمیله گفتند به شاه آن قبیله
شمشیر کشید و داد تابش گفتا که بدین دهم جوابش
(نظامی، ۱۳۸۴: ۴۸۵)

در داستان ایزوت و تریستان تلاش براین است که با توجه به این که قبالة ایزوت به نام مارک شاه است، تریستان را منصرف کنند؛ ولی مهردارو کاری کرده است که هیچ نصیحت و حربه‌ای کارگر نیست.

در هر دو داستان به جز قهرمانان اصلی، قهرمان دیگری هم وجود دارد. مرد دوم در سرگذشت لیلی، محتشمی است از امرای عرب به نام ابن سلام؛ مردی قوی حال با آلت و عدت بسیار که وقتی لیلی را می‌بیند، یک دل نه، صد دل عاشق او می‌شود و مطابق معمول به واسطه‌ای پناه می‌برد و در پی جشنی مفصل، خاتون را به حرم‌سرای خود می‌آورد؛ ولی لیلی کام عرب را تلخ می‌کند. سرانجام اشک‌های بی‌صدا و آه‌های سوزناک لیلی در روحیه مرد چنان اثر می‌گذارد که مریضش می‌کند و در اوج تلخ‌کامی به دیار عدمش می‌فرستد. در داستان ایزوت و تریستان این مرد دوم که برخلاف داستان لیلی و مجنون نقش اصلی را دارد، کسی جز مارک شاه نیست. مارک شاه وقتی ایزوت را به کاخ تنازل برد، غافل از این بود که کشتی برای شاه ماتمی سخت با رنج‌های دشوار آورده است. اما ایزوت شهبانو در اندوه می‌زیست؛ ایزوت هر چند از مهر مارک شاه برخوردار بود؛ ولی دل او در گرو عشق تریستان بود و همین امر کام شاه را تلخ کرده بود. وجود رقیب در داستان‌ها و منظومه‌های عاشقانه یک اصل ثابت است.

علاوه بر قهرمانان، افراد مطلوب و نامطلوب در دو داستان نقش‌نمایی می‌کنند. در داستان لیلی و مجنون پدر مجنون، دایی مجنون و جوانی به نام نوفل از بزرگان عرب از هیچ‌گونه تلاشی برای نجات قیس کوتاهی نمی‌کنند؛ او را نصیحت می‌کنند و به کعبه می‌برند؛ ولی به نتیجه‌ای نمی‌رسند. نوفل وقتی حال و روز قیس را می‌بیند، دلش به حال وی می‌سوزد و

تصمیم می‌گیرد به صلح یا جنگ او را به وصال معشوق خود برساند و در طی دو جنگ خونین وعده او تحقق نمی‌یابد.

در داستان ایزوت و تریستان شخصیت‌های مطلوبی چون برانژی‌ین، اوگرن راهب و دیناس مهربان درصدد کمک به این عاشق و معشوق هستند. برانژی‌ین در راه کمک به ایزوت و تریستان تا سرحد مرگ هم پیش می‌رود و تا لحظه آخر از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کند. اوگرن راهب که مانند پادشاه آسمانی قدرت بخشایش داشت، وقتی که تریستان در بیشه‌ای شب را سپری می‌کرد، از خدا می‌خواهد که آن دو را نجات بدهد و حتی نامه‌ای می‌نویسد و به نزد مارک شاه می‌برد. دیناس مهربان همان کسی که وقتی مارک شاه تصمیم گرفت آن دو عاشق و معشوق را در آتش بسوزاند، به آنها کمک کرد و زمینه فرار آنها را مهیا کرد. علاوه بر مردان مطلوب، مردان نامطلوبی در هر دو داستان نقش آفرینی می‌کنند.

در داستان لیلی و مجنون نوفل درصدد کمک به آن دو برآمد و در جنگ علیه قبیله لیلی پیروز شد؛ اما پدر لیلی تسلیم خواسته نوفل در نامزدی قیس با لیلی نشد؛ حتی او را به کشتن دخترش تهدید کرد. در داستان ایزوت و تریستان وقتی بر اثر حسادت بد اندیشان شاه تصمیم به قتل آن دو گرفت، تریستان به کمک دیناس مهربان فرار می‌کند؛ ولی ایزوت را می‌خواهند در آتش بسوزانند، ایون، رئیس جزایم‌ها، با چهره‌ای دگرگون شده و پلک‌های اماس کرده از شاه می‌خواهد، ایزوت را به او بسپارد تا هر دم آرزوی مرگ کند. مارک شاه ایزوت را تهدید به این کار می‌کند تا در ننگ و رسوایی بدتر از مرگ زنده بماند.

در داستان لیلی و مجنون، مجنون بی‌قرار، سر به کوه و بیابان نهاد و در صحرا و بیابان با حیوانات انس یافت و به آنها علاقه‌مند شد و از شدت شوریدگی خواب و آرام نداشت. یک بار چند آهو را از صیادی صحراگرد بازخرید و بار دیگر گوزنی را از دام نجات داد و با زاغ عزلت گرفته‌ای درد دل و خطابه‌ای عاشقانه سر می‌داد. در داستان ایزوت و تریستان وقتی ایزوت از دربار مارک شاه رانده شد، گاه در جنگل مورا و گاه در درون غاری ناهموار روز می‌گذراند و با تقلید صدای پرندگان و حیوانات، پرندگان و حیوانات بی‌شماری دور خود جمع و حال خود را با آنها بازگو می‌کرد.

- سراسر زندگی لیلی و ایزوت تسلیم است؛ به گونه‌ای که گویی اثری از اختیار یا اعتراض دیده نمی‌شود. لیلی را از مکتب باز می‌گیرند و در خانه زندانیش می‌کنند؛ بی‌آنکه اعتراض

کند و فریادی به شکوه و شکایت بردارد و بی آنکه نظری از او خواسته باشند، وی را به شوهر نامطبوعی می‌دهند و او همچنان می‌پذیرد.

ایزوت زرینه‌موی را برای آنکه میان دو کشور ایرلند و کورنای به جای کینه، دوستی و مهر باشد، به مارک شاه می‌دهند. ایزوت از شرم و اندوه بر خویش می‌لرزد؛ زیرا می‌اندیشید که تریستان پس از آنکه او را چنین به دست آورده است، خوارش کند و او را به دیگری بدهد.

- طبیعی بودن صحنه‌ها و هماهنگی اجزای داستان از ویژگی‌های خاص در هر دو داستان است. محیط پرورش لیلی در فضایی لبرز از تعصب و بدگمانی است و به گناه اینکه خدایش زیبا آفریده و عاشق جوان عاشق پیشه‌ای شده است، او را از مکتب می‌گیرند و در خانه زندانش می‌کنند. پدر و مادرش به قدری از او فاصله می‌گیرند که راز دل‌بستگی‌اش را سال‌های بعد می‌شنوند. او حق ندارد همسر آینده‌اش را انتخاب کند. زمینه‌سازی در لابه‌لای داستان چنان طبیعی و ماهرانه صورت می‌پذیرد که تصویری روشن و طبیعی را در ذهن تداعی می‌کند؛ آنجا که لیلی و مجنون در میعادگاه از شوق یکدیگر غش می‌کنند و از شنیدن صدای هم می‌لرزند و... بیانگر همین مسئله است. در داستان ایزوت و تریستان صحنه‌ها و فضای داستان چنان طبیعی توصیف و ترسیم شده‌اند که گویی خواننده، آن صحنه و فضا را مشاهده و لمس می‌کند. حرکت کشتی‌ها، جنگل‌های پوشیده از کاج‌های بلند، گریز و فرار ایزوت و تریستان در میان آنها، سایه درختان بلند، خانه‌های چوبی و پوشیده از شاخه‌های درختان و ... شاهی بر این مدعاست.

- در هر دو داستان شور و حماسه جایگاه ویژه‌ای دارد. در داستان لیلی و مجنون نظامی خواسته است تا شور و حماسه قیس و چگونگی غلبه او بر پادشاه را متجلی سازد و این مطلب مجالی به شاعر داده است تا در آن یکی از حوادث جنگ را به تصویر بکشد. نوفل در طی دو جنگ خونین با قبیله لیلی آنها را ملزم به قبول این وصلت نکرد. یادآوری این نکته لازم است که جنگ در این داستان و در داستان تریستان و ایزوت هدف نیست، بلکه بیشتر نتیجه آن مطرح است. به تصویر کشاندن صحنه‌های مرگ و خونریزی در حقیقت زمینه‌ای است برای آن اهدافی که قیس و تریستان به دنبال آن هستند.

- در داستان لیلی و مجنون و ایزوت و تریستان هیچ عذر و گناهی متوجه آنها نیست. قیس و لیلی به اقتضای جوانی و طبیعت عاشق هم شدند و ایزوت و تریستان به همین شکل؛ زیرا قبل از آنکه ایزوت را به مارک شاه بدهند، آن دو با مهرداد و عاشق و شیدای هم شده بودند.

در هر دو داستان بدون داوری و براساس اوضاع محیطی و اجتماعی، لیلی و ایزوت را محکوم می‌کنند.

- در داستان لیلی و مجنون و ایزوت و تریستان فراق و جدایی از یار چندان آنان را بی‌تاب می‌کند که روزی مجنون راه دیار لیلی را در پیش گرفت و ناگاه پیرزنی را دید که شخصی شیداگونه را رسن در گردن افکنده با شتاب می‌برد. از گفت و شنود با او معلوم شد که پیرزن با این مرد در بین قبیله‌ها می‌گردد و مرد را در جلو خیمه‌ها آزار می‌دهد و به رقص و می‌دارد و آنچه از طریق گدایی به دست می‌آورد، با مرد بی‌نوا تقسیم و گذران عمر می‌کند. مجنون از وی خواست تا آن مرد را بگذارد و رسن بر گردن وی کند تا او را در میان قبیله‌ها بگرداند. پیرزن چنان کرد و مجنون را به همان‌گونه به قبیله لیلی برد. وقتی مجنون مقابل لیلی رسید، ابتدا لیلی او را شناخت؛ اما وقتی غزل ساز کرد و نام معشوق را به زبان برد، لیلی او را شناخت؛ پس از آن مجنون دوباره سر به بیابان نهاد. در داستان ایزوت و تریستان، تریستان که از فراق ایزوت بی‌تاب و ناتوان گشته بود، روزی لباس ژنده‌ای به تن کرد و خود را به شکلی دیوانگان درآورد و به دربار مارک شاه رسید. مردم دور او جمع شدند و او برای آنها نمایشی بازی کرد که باعث سرگرمی مردم و شاه شد. ابتدا ایزوت او را شناخت، اما وقتی تریستان نشان انگشتی و سگ خود را که نزد ایزوت بود، داد، ایزوت او را شناخت و چند روزی او را نزد خود نگه داشت. پس از آن، دو نفر، از این ماجرا باخبر می‌شوند و تریستان قبل از اجرای نقشه شوم آنها از قصر فرار می‌کند.

- در داستان لیلی و مجنون لیلی از یار بی‌خبر به تلخی روزگار گذراند تا اینکه خزان طبیعت از راه رسید و دختر ناکام تخی کشیده در بستر بیماری روی به مادر آورد و اسرار خود را به مادرش گفت و آخرین تقاضای خود را با او در میان گذاشت و با گفتن راز عشق و دلدادگی، درحالی که نام معشوق بر لب داشت، جان داد. مجنون با شنیدن خبر مرگ لیلی گریان و خروشان بر مزار معشوق آمد و آنقدر بر سر مزارش اشک ریخت تا جان به جان آفرین تسلیم کرد و ماجرای غمناک عشق وی به پایان آمد:

بر مادر خویش راز بگشاد	یک باره در نیاز بگشاد
کای مادر مهربان چه تدبیر	کاهو بره زهر خورد با شیر

(نظامی، ۱۳۸۴: ۵۷۰)

در داستان ایزوت و تریستان، تریستان در جنگلی که خود را در آن مخفی کرده بود، مجروح شد و در بستر مرگ افتاد؛ خبر به ایزوت می‌دهند؛ او به بهانه شکار به سوی تریستان

می‌رود؛ اما زمانی به تریستان می‌رسد که او جان داده بود. ایزوت خود را به سر جنازه تریستان می‌رساند و ناله و زاری سر می‌دهد؛ او را در آغوش می‌کشد و در این حال، جان می‌دهد. عشق ایزوت و تریستان و همچنین لیلی و مجنون با مرگ دو عاشق پایان می‌پذیرد.

۵-۲- تفاوت‌های دو داستان

- با توجه به تفاوت محیط جغرافیایی در دو داستان، فضاهای داستانی در لیلی و مجنون مبتنی بر تصاویر برگرفته از محیط بیابانی، خشک و صحرایی عربستان است. حضور حیواناتی مانند شتر، زاغ، آهو... و همچنین عناصری چون ریگ و تشنگی و تنهایی و اندوه به این فضا تشخص ویژه‌ای بخشیده است. در مقابل با توجه به طبیعت و جغرافیای داستان تریستان و ایزوت، فضا در این داستان فضایی پرطراوت و شاداب و سرشار از صحنه‌های باده‌گساری و شادمانی در قصرهای باشکوه و سرشار از عطر و موسیقی است.

- در داستان لیلی و مجنون سخنی از نیروهای اهریمنی و شرور به میان نیامده است؛ در حالی که در داستان تریستان و ایزوت، نیروهای شرور و اهریمنی در پیشبرد حوادث داستان مؤثرند.

- در لیلی و مجنون ارتباط میان عاشق و معشوق مبتنی بر حضور واسطه و از طریق پیام نامه است. در داستان تریستان و ایزوت، دل‌داده و دلدار بدون واسطه، همدیگر را ملاقات می‌کنند. این امر بیانگر تفاوت در زیرساخت‌های فرهنگی دو تمدن است و تفاوت مفهوم رابطه عاشقانه را در دو بستر فرهنگی نمایان می‌سازد.

- در داستان لیلی و مجنون ابتدا معشوق و سپس عاشق از دنیا می‌روند؛ در حالی که در داستان تریستان و ایزوت ابتدا عاشق و سپس معشوق می‌میرند.

- در داستان تریستان و ایزوت، هم‌جوه حماسی و هم‌لطف غنایی از داستان لیلی و مجنون چشمگیرتر و آشکارتر است.

- با توجه به بستر فرهنگی در داستان لیلی و مجنون، کنش شخصیت‌های داستانی همواره مبتنی بر گونه‌ای انفعال و کم‌کوشی و ایستایی است؛ در حالی که داستان تریستان و ایزوت شخصیت‌های داستانی کنشگر، فعال و پویا هستند.

نتیجه‌گیری:

ماجراهای داستان لیلی و مجنون و ایزوت و تریستان شرح جفاها و نامرادی‌هایی است که فلک بر سر راه عشق آنها قرار داده و فرجامی جز مرگ به همراه نداشته است. یافتن منبع مشترک یا مآخذ احتمالی این دو داستان به دو دلیل ساده نیست: دلیل اول اینکه هر دو داستان معطوف به زمان قبل از سرودن و نوشتن خود هستند؛ چنانکه تاریخ دقیق داستان لیلی و مجنون به قبایلی از اعراب بدوی و داستان ایزوت و تریستان به پیش از سده ۱۲ میلادی می‌رسد. دلیل دیگر اینکه قصه‌های عاشقانه در همه جا و نزد همه ملت‌ها در پی هم و یا هم‌زمان و یا بی‌ارتباط با هم وجود دارند.

با توجه به قرائن موجود در هر دو داستان، تأثیرگذاری مستقیم یکی از داستان‌ها بر دیگری مسلم و مستند به نظر نمی‌آید؛ اما بنابر مبانی ادبیات تطبیقی که داستان‌های مشابه از آبخور مشترک بشری سرچشمه می‌گیرند، با توجه به شواهد فراوان می‌توان انگاشت این دو داستان نیز از سرچشمه واحدی تأثیر گرفته باشند. با عنایت به اینکه زمان سرایش داستان لیلی و مجنون نسبت به تریستان و ایزوت کهن‌تر است و با توجه به سابقه نفوذ و تأثیرگذاری مبانی فرهنگی شرق، به ویژه پس از گسترش اسلام در قرن‌های آغازین هجری در غرب، به خصوص اندلس و اسپانیا و همچنین ورود بخشی وسیعی از فرهنگ و مفاهیم ادیان شرقی از مسیر روم شرقی به جهان غرب، این احتمال افزایش می‌یابد که داستان تریستان و ایزوت به نحوی وامدار داستان لیلی و مجنون و قصه‌های مشابه آن در شرق باشد.

منابع:

۱. خانلری، پرویز (۱۳۵۷)، *تریستان و ایزوت*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲. ری، آلن (۲۰۰۹م)، *دایرة المعارف نامه‌های خاص مجموعه بر*، پاریس: مؤسسه ریو.
۳. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴)، *پیرگنجه در جستجوی ناکجا آباد*، تهران: سخن.
۴. ستّاری، جلال (۱۳۷۷)، «اسطوره الگوی ایرانی تریستان و ایزوت»، *بخارا*، شماره ۴، صص ۳۲-۴۷.
۵. سعیدی سیرجانی، علی اکبر (۱۳۸۵)، *سیمای دوزن*، تهران: پیکان.

۶. صفا، ذبیح اله (۱۳۶۸)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: انتشارات ققنوس.
۷. کفافی، عبدالسلام (۱۳۸۳)، ادبیات تطبیقی، ترجمه سید حسن سیدی، مشهد: به نشر.
۸. نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۸۴)، کلیات خمسه، به کوشش وحید دستگردی، تهران: نگاه.

